



سازمان رهایی زن
The Organization for Emancipation of Women

سردبیر: مینو همتی

Editor-in-chief: Mino Hemati
Email: minohemati@gmail.com

مدیرمسئول : شراره رضایی

Email: shararehrezaei.p@googlemail.com
Managing editor: Sharareh Rezaei

3rd Series, Issue 8

نشریه :

سری سوم، شماره 8

30 Sep 2012

9 مهر 1391

Rahaizan.Org

عناوین :

آفیش کنفرانس سازمان
رهايي زن ص 1

مصاحبه مینو همتی با مینرا آربین
از بازماندگان دهه 60

ص 2

ترجمه ی شعر از : نسرین پرواز

ص 3

10 روز در دنیای خاکستری

ص 4

آزاده شیرازی

گزارشی از نمایشگاهی "امیدنام
من است" در فرانکفورت

ص 5

اختر قاسمی

نگاهی به ماهیت ارتداد و نازیانه
استبداد

ص 7

امیرعباس پاکبازی

مقابله با فراموشی

ص 8

منیره برادران

بدون زنان هیچ جنبش واقعی
نمی تواند وجود داشته باشد

ص 9

شهرلا وکیلی

معرفی زندانی سیاسی مینا

ص 9

زرین و کتاب

ص 10

شعری از: نریا فلاح

تحرك جدید نژادپرستان در کشور
سوند توفیق محمدی ص 11

ص 12

گفتگوی تلویزیونی رهایی زن با
شراره رضایی

معرفی زندانی سیاس منیره

ص 13

برادران کتاب

اطلاعیه رونو افسانی درباره
رفیق نسرین پرواز ص 14

ص 15

صفحه خبری

خوانندگان عزیز با سلام و درود!

"آزادی و رهایی جامعه و جای خالی حق زن" موضوعی است که کنجکاو و علاقمندی بسیاری از فعالین حقوق زنان را برانگیخته است. بخصوص که، بهار عربی و عروج ارتجاع مذهبی از کوچه و خیابانهای مصر و تونس و دیگر کشورهای منطقه و تعرض لجام گسیخته آنان به حقوق زنان زنگ خطر دیگری را بصدا درآورده است. زنگ خطری که بی توجهی به آن سالهای تاریک و وحشتناکی را برای زنان در منطقه از جمله ایران در افق نمایان میکند.

باید چاره ای اندیشید، راهکارهایی را برای عقب راندن این موج ارتجاعی و زن ستیز اتخاذ کرد و متحدانه و آگاهانه آینده را بنفع آزادی و برابری رقم زد.

شما نیز میتوانید با شرکت در کنفرانس رهایی زن در هموار کردن این راه موثر واقع شوید.

امیدواریم دعوت ما را بپذیرید و به همراه دوستان خود به گفتمان ما بپیوندید.

به امید دیدار و آرزوی بهترینها برای شما — مینو همتی

20 October 2012

in the spring of freedom, women's rights are missing

Freedom and Emancipation of Society : Status of Women's Rights!

You are welcome to participate in dialogues of this conference!
Location and date of the conference will be notified soon!

A Conference organized by Rahi Zan (Emancipation of Women)
For further information contact us
Markazi@rahaizan.org

Place : Felli : Folkets hus Nimmarkulle Gøteborg Salimi 07365 63123 Hammarkulleorget 62B Seyvan Rezaie 0739241383

Speakers:
Sharareh Rezaei - Soraya Shahabi-Solyman Ghasemiani - Azam Kamghoyan Diana Nami- Mino Hemati

Freedom and Emancipation of Society – Status of Women's Rights!

A Conference organized by Rahi Zan (Emancipation of Women)

In Iranian revolution, "in the spring of freedom, women's rights are missing"!

In Arab Spring of Tunisia, women's rights are missing!

In Arab Spring of Egypt, women's rights are missing!

In which spring and liberation movement, women's rights would be present!?

You are welcome to participate in dialogues of this conference!

For further information contact us
Markazi@rahaizan.org

مصاحبه مینو همتی با میترا آربین فرزند بازماندگان کنشتر دهه 60

شمزین جهانی که در حال حاضر مطالبش را با نام جدید میترا آربین مینویسد 28 ساله، اهل شهر مهاباد، فعال سیاسی و فعال حقوق زنان، نویسنده و عضو انجمن قلم (پن) اینترنشنال و انجمن پن کرد و عضو مؤسس اتحاد زنان ایران برای دموکراسی، تا بحال چندین کتاب به زبان کوردی از ایشان به چاپ رسیده از قبیل: اشکهایت میخندند، بحث کوتاهی در مورد انفال، آب، اتحاد، زن صدایی برای صلح میباشد. میترا در اولین سال زندگی خود، پدرش را به دلیل فعالیت های سیاسی از دست داد. پدر او بدست رژیم جمهوری اسلامی در زندان اوین اعدام شد. وی تا سن 6 سالگی، بارها به همراه مادرش که زندانی سیاسی در شهر مهاباد و اورمیه بود در زندان بسر برد. میترا در سن 12 سالگی به نویسندگی و فعالیتهای ادبی به زبان مادری پرداخت و در همان سال، اولین داستان کوتاه وی در مجله سرو به چاپ رسید. با ادامه فعالیتهایش در سن 20 سالگی مجدداً به زندان مهاباد انتقال یافت. سال 2005 ایران را برای شرکت در کنفرانس جهانی زنان در سوئد ترک کرد و مدتی بعد در کشور بلژیک پناهنده شد و اقامت گرفت.

میتوانی به اختصار از دوران کودکی برایمان بگویی مثلاً در چند سالگی و چرا پدرت را از دست دادی؟

خیلی مشکل است از زندگی ای که سرشار از اتفاق و سختیها بوده بخواهی صحبت کنی در حقیقت به طور کلی گفتن از آن دوران برای من بسیار مشکل است و درد آور، زندانی بودن مادرم و اعدام پدرم بدترین تاثیرات را در زندگی من داشته، متأسفانه دوران کودکی خوبی نداشتم و بر عکس اکثر دوستانم که همیشه برای برگشتنش به دوران کودکی غنیمت میخورند و کودکی را بهترین دوره زندگی خودشان میدانند، من جداً خوشحالم که دیگر در آن دوران نیستم، راستش من فقر رادر دوران کودکیم تجربه

کرده‌ام و کمبود یک شخص مهم در زندگی که نامش پدر است را تجربه کرده‌ام، بارها برایم گفتن کلمه‌ی "بابا" یک عقده‌ی بزرگ بوده، شاید باور نکنید اما من تا سال اول دبستان بارها در خیابانها دنبال مردهای غریبه افتاده‌ام و آنها را بابا صدا زده‌ام حتی چندین مرتبه برای این کار تنبیه فیزیکی هم شده‌ام اما بعدها خوشبختانه توانستم با این مسئله کنار بیام و مرگ پدر را قبول کردم و در همان موقعها بود که اولین جرقه‌های نفرت و حتی حس انتقام جویی از رژیم و کنار آمدن با سختیهای زندگی در همان سالهای کودکی در من روشن شد.

پدر من "علی جهانی" یکی از آزادی خواهان و مبارزین کورد بود گرچه ایشان از طرفداران حزب دموکرات کوردستان ایران بود و به آنها کمک میکرد اما کمکهای مادی و معنوی پدرم شامل حزب کومله و پیشمرگهای کومله هم در آن زمان میشد، تا به امروز هم بارها اکثر دوستانهای عزیزی که در رهبری احزاب و بخصوص حزب دموکرات هستند از پدرم و کمکهای پدرم به آنها برایم تعریف میکنند و چقدر از این بابت مفتخرم، پدرم بارها زندانی شده و شکنجه‌های بسیار سختی را هم دیده بود آخرین بار در سال ۱۹۸۴-۱۹۸۵ به جرم همکاری با حزب دموکرات کوردستان و جرم ضد انقلاب در زندان مهاباد زندانی شد و دقیقاً در همان زمان که ایشان زندانی بودند چندین عملیات چریکی از طرف نیروهای اپرسیون در شهر تهران از جمله بمبگذاری پیاده شد و پدر من را هم به عنوان یکی از عاملین بمب گذاری به زندان اوین تهران انتقال دادند و بعد از سختترین شکنجه‌ها ایشان را اعدام کردند اما در حقیقت پدر من کاملاً بی گناه بود و هیچ ربطی به این عملیات نداشت، گرچه زیر شکنجه‌های سخت و تهدید به قتل عام خانواده از ایشان اعتراف دروغین گرفته بودند ولی سوال اینجاست آیا میشود کسی که در زندان مهاباد بوده همزمان در تهران هم باشد برای اجرای این عملیات؟ تنها جرم پدرم این بود که ماشین پدرم در دست یکی از عاملین این بمبگذاری که یکی از دوستانش در مدت زندانی بودن پدرم آن را از پدرم قرض گرفته بود، حال سوال دوم اینجاست آیا دادگاه‌های جمهوری اسلامی برای این جرم میبایستی حکم اعدام را صادر میکردند؟ از اینکه پدرم کاملاً بدور از این ماجرا بوده شکمی نیست و مدارک زیادی هم در دست است که این را کاملاً اثبات میکند از جمله حرف قاضی دادگاه در هنگام زاری

محاکمه پدرم که دادگاهی عاملین بمبگذاری سال ۱۹۸۵ از کانال یک ایران به طور علنی پخش شد، متأسفانه من خودم آن فیلم را ندارم چند کسی هم در شهر مهاباد از جمله فامیلهای فیلم کامل را داشتند اما ظاهراً بعدها از ترس رژیم آنها را از بین برده‌اند (البته بدون شک در آرشیو کانال یک و همچنین مطمئنم کسانی وجود دارند که این فیلم را داشته باشند) ولی به هر حال من صدای کامل دادگاه که از طریق نوار کاست کلاسیک آن زمان ضبط شده را به عنوان مدرک دارم، قاضی دادگاه علناً در زمان خواندن حکم صادره رو به پدرم میگوید: میدانیم که تو در این قضیه نقشی نداشته‌ای اما تو سابقه بارها زندانی سیاسی را داری و یک ضد انقلابی و ما به جرم ضد انقلاب تو را اعدام خواهیم کرد بعد از آن صدای پدرم و حرفهایش در دادگاه که کاملاً ضد رژیم آخوندیست نه تنها اینکه حس مبارزه را در من تقویت میکند بلکه واقعاً سرفرازم و سربلندم و از اینکه چنین پدر جسور و مبارزی داشته‌ام جداً افتخار میکنم، متأسفانه هیچ خاطره‌ای از پدرم را در زندگی ام ندارم حتی قبری هم از ایشان وجود ندارد چراکه جمهوری اسلامی بعد از اعدام کردن پدرم نه تنها کلیه اموال پدرم را مصادره کرد و اقتصاد خانواده ما را به حد صفر رساند بلکه جنازه‌اش را هم به خانواده‌مان تحویل ندادند و هر بار میگفتند که بروید از لعنت آباد پیدایش کنید تازه از خانواده ما شیرینی هم میخواستند برای اینکه یک ضد انقلاب را کشته بودند، خانواده من بارها از شهر مهاباد تا تهران ساعتها در راه رفت و برگشت بودند به امید اینکه شاید حداقل جنازه پدرم را بتوانند به مهاباد برگردانند و در شهر خودمان دفن کنند، اما هرگز این اتفاق پیش نیامد، امروزه سالها گذشته و ما تازه میدانیم که آن لعنت آباد، همان خاوران است.

آیا از وقتی خودت را شناختی در اندیشه به محاکمه کشیدن آمران و عاملین قتل پدرت بوده‌ای؟

میتوانم این ادعا را بکنم که در بین کوردها بنده اولین کسی بودم که در سال ۲۰۰۹ اولین بار قضیه‌ی به دادگاه کشاندن سران رژیم را در کانال آسوسات در برنامه مربوط به ۲۸ مرداد سالروز فرمان جهاد خمینی، در رسانه‌ها اعلام کردم شاید قبل از من هم کسانی بوده باشند که دارای این فکر بوده‌اند اما متأسفانه تا آن زمان هیچ وقت

رسیدگی به قتل انسانهایی چون پدرت و به محاکمه کشیدن سران و عوامل رژیم اسلامی چیست؟

باید عدالت رعایت شود، باید سران و قاضی‌هایی که علناً به زبان میاورند که متهم بی‌گناه است اما برایش حکم اعدام صادر میکنند دادگاهی و محاکمه شوند، من از دادگاه بین‌المللی پاسخی برای روزهای از دست رفته کودکی و نوجوانی و حتی جوانی ام را میخواهم، آن هم با محاکمه کردن سران و عوامل رژیم جمهوری اسلامی

لینک کتاب‌ها به زبان کوردی بحث کوتاهی در مور انفال

<http://www.pertwk.com/ktebxane/node/430>

کتاب اشک‌های می‌خندند

<http://www.pertwk.com/ktebxane/node/1046>

زندگی میکنم، امروزه بجز از دغدغه سرنگونی رژیم آخوندی تقریباً میتوانم بگویم که از زندگی ام راضی هستم چون نه تنها اینکه در سن بسیار کمی توانسته‌ام تجربیات زیادی را بدست بیاورم بلکه توانسته‌ام برای خودم شخصی مستقل و آزاد باشم و تصمیم و هدایت کامل زندگی ام در دستان خودم باشد، اما مبارزه‌ام برای رسیدن به هدفم که نابودی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی است همچنان در تمام زندگی من نقش اصلی خود را دارد، هرچه که از دستم برآمده و در توانم بوده انجام داده‌ام و خواهم داد و هرگز آماده عقب‌نشینی و یا دست کشیدن از مبارزان علیه رژیم نیستم، همزمان با این برای رسیدن به حقوق مسلم انسانی زنان و بخصوص زنان رنج دیده کورد در تلاشم.

انتظارت از دادگاه بین‌المللی برای

هیچ کسی آن را مطرح نکرده بود و حتی از احزابهای کوردی انتقاد گرفتم و گفتم که احزاب میبایستی در همان زمان که شخص خمینی زنده بود در دادگاه‌های اروپا میبایستی از خمینی شکایت میکردند و شخص خود خمینی را به دادگاه‌های اروپا میکشاندند، بله من همیشه به این اعتقاد داشته‌ام و دارم که باید در یک دادگاه عادلانه سران و جلادان جمهوری اسلامی دادگاهی شوند.

در حال حاضر در کدام کشور مقیم هستی و زندگی و مبارزات به چه روال است؟

مقیم کشور بلژیک هستم اما تقریباً نزدیک به دو سال است که در شهر اربیل پایتخت حکومت اقلیم کوردستان

ترجمه ی شعر از : نسرین پرواز

فهمیه جان

در آن گرمای ظهر دوم مرداد
که آنان نام خوبیت را به پرواک بلندگوها فراخواندند
لبت خندان نگاهت با نگاه یک یک یاران چنین می گفت:
آیا روز موعود است؟
شتابان رفتی و عطر قدمهایت میان راهرو پیچید
نفسها حبس، چشمان همه پرسان:
که آیا روز موعود است؟
صدای پاسدار در بند به هوا خاست:
کیفیش کو؟ چادر و جوراب و پولش کو؟
خبر آمد که او گفته: غذایم را نمی خواهم
تو شاید فکر میکردی که اینهم یک نشان باشد برای دوستان
که امشب- آن شب موعود خواهد بود.
سکوتی سهمکین در بند پیچید
نگاه یاران در هم آمیخت
به خود گفتند که شاید باز گردد دگر بار

فهمیه جان!

به یارانت چه میگوئی
بگو با ما هوا دلگیر بود آن شب؟
شایدوزید باد و وز آن چادرت در باد لرزان شد
هوا دم کرده، تب کرده، به یارانت چه می گویی؟
سرت بالا نگاهت بر نگاه آسمان پرسان :
کجا ماندند آن آبران تندرخیز باران زا؟

خبر آمد ز قاصدهای کوهی

توده در توده هزاران ابر در راهند
که سیلابی بیا سازند بنیان کن

صدای تندر رگبار فضایی تپه را آکند
سکوت تپه بر هم خورد
شهابی پاکشان پرپرزان در آسمان گم شد

خوشا آواز خوانان با رفیقان سویی میدان ها
خوشا رقصیدن و پرواز کردن سحرگاهان زیر باران ها

شبانگاهان که صیادان به روی نیلی دریا به کار صید مشغولند
سکوت و گاهگه‌هایی ریزش موجی و یا برخورد پارویی به سطح آب
صیاد جوان نام تو را نجوا کنان آواز خواهد داد
و یا آن دم که شالیکاران خسته از کار روزانه به خانه باز می
گردند
به لب نام تو دارند
که نامت نام زیبایی است برای دختران زاده در مرداد

یک روز سرد زمستان که اگر سرمای طبیعت آزارت ندهد، قلبهای یخ بسته یک سری به اصطلاح انسان آنقدر سرما به قلب و روح منتقل میکند که احساس میکنی هیچ حرارتی برای زنده بودن نیست، وقتی خودت را آماده میکنی از حقوق زنی دفاع کنی که مورد ضرب و شتم هرروزه همسر و خانواده همسرش قرار میگیرد و حتی در محکمه در حضور قاضی ومأموران قضایی هم این عمل زشت و غیر انسانی تکرار میشود بدون کوچکترین بازخورد قضایی، خونت به جوش میاید، جز صدای ضریان قلبت صدایی را نمیشنوی حتی صدای فریادهای خودت را در اتاق بازپرس دادسرا. به حال و آینده ات فکر نمیکنی چون در اجتماعی زندگی میکنی که با همین چشمها نگاهت می کنند؛ یک زن، وسیله ای برای ارضای تمام غرایز مرد. گاهی این غرایز آنقدر غریب اند که حتی در حیوانات نمیبینی.

اونجا که خط قرمزها، انسان شناخته میکنند، تو که حتی بارها دراین قانون خوانده ای، که معیار انسان بودن، داشتن جنسیت مردانه است؛ دیه تو نصف یک مرد یعنی یک انسان است، یعنی انسان نیستی، تو که شهادت ناقص بوده و حضور دو شاهد زن به عنوان یک شاهد مرد وجهه قانونی پیدا میکند، تو که در صورت به قتل رسیدنت، اگر بازماندگان میخواهند قاتلت را قصاص کنند (البته این خود بزرگترین نا عدالتی است و اعدام در هر نوعش قتل عمد است و به دور از شأن انسانی) باید دیه قاتل را بپردازند وگرنه قاتلت اعدام نمیشود، یعنی انسانی را نکشته، هرروزه هزاران بار انسان بودنت را زیر سوال میبرند و به انسان نبودنت، به ناقص العقل بودنت اذعان میکنند.

نشدنت را به خاطر جنسیت پررنگ تر اگر دختر خانه باشی اذن پدر در تمام امورت مداخله دارد تا آنجا که تو را به عقد مردی درآورد یا با اشتغال و یا تحصیل موافق باشد یا نه، اگر همسر مردی شدی این حقوق و تصمیم

چنین شرایطی برای او پس از آن همه فعالیتهای حقوقی و انسانی چقدر عذاب دهنده میشود.

آخرین لحظاتی که بیرون دیوارها ایستاده ای، زمان وداع با عزیزانت و در آغوش کشیدن آنهاست البته اگر دراین فاصله زمانی توانسته باشی با آنها تماس بگیری و آنها هم بتوانند خودشان را به سرعت به تو برسانند، دیگرمجال برای توضیح و شرح ماجرا نیست.

سپس تحویل مأموران زن داده میشوی تا برای تحویل دادنت همراهیت کنند، دیگر از آنجا به بعد هیچ اختیاری نداری. آنجا هیچ استثنایی قابل نمیشوند و همان برخورد معمول با تمام متهمین را در موردت اجرا میکنند.

در همان ابتدا که برگه دادگاه را میگیرند و شروع به ثبت نام و مشخصات کردند، به من یک ناخونگیرهم دادند با پنبه و لاک پاک کن که ناخنهایم را کوتاه و لاکم را پاک کنم.

این مراحل که شامل ثبت و انگشت نگاری، عکس و... می باشد حدوداً 4 ساعت طول کشید و با یک چادر که به من دادند؛ به اندرگاه 4 بند نسوان منتقل شدم.

در بدو ورود به این قسمت توسط یکی از زندانیان معتمد مورد بازرسی بدنی نهایی قرار میگیری، و او زندانی را تحویل میگیرد که البته در آنجا شانس با من یار بود و این خانم خیلی به من کمک کرد ضمن این که خودش فرزندان همسن من داشت و با شنیدن حق هق گریه هایم گفت که منتظرش بمانم تا با خودش وارد بند شده و به همان اتاق خودش بروم.

طولی نکشید که با اصطلاحاتی مانند "رابط بند" و "وکیل بند" مواجه شدم.

در آن راهروی ورودی یک اتاقک با درب شیشه ای روبرویم بود که یک مسئول آنجا نشسته بود اما در سمت راستم یک درب سیاه آهنی توجهم را جلب کرد که هیچ صدایی از آن به گوش نمی رسید و چند روز بعد که راجع به آنجا سوال کردم به من گفتند بند 209 است که برخیا به آن میگویند زیر هشت. و از آنجا که مدت زیادی از جریانات اعتراضی عاشورای 88 نمیگذشت تعداد زیادی از بازداشتیهای آن روز را طبق اظهار همین هم اتاقی که برای بازرسی و کنترل ملاقاتها میرفت، مکرراً به همان بند میبردند و حتی باز ازمین طریق خبردار شده بودم که حتی برای بازجویی این

گیریهایم به مردی که همسرت است واگذار میشود، در زمان مادر شدنت میدانی هیچ حقی در مورد حضانت کودک نخواهی داشت و یک جمله را برای ارضای روحی تو تکرار می کنند که " بهشت زیر پای مادران است" و اگر هم همسرت فوت کند، حق و حقوق تو که هم همسر بوده ای و هم مادر از به خاطر عدم رضایت همسرت در خانه نشسته ای و سرمایه ای نداری، با فوت او حتی در دارنیهایش که در زندگی مشترک بدست آمده، حق کمتری از فرزندان خواهی داشت و چه بسا لازم باشد برای زندگی در منزل همسر متوفایت نیازمند اذن و رضایت فرزندان باشی. پس به عنوان یک زن در کجا وجه زمانی خودت اجازه تصمیم گیری درمورد زندگی ات را خواهی داشت؟

بعد از این صحنه در دادگاه، به خاطر جوانی و عصبانیتهايش، به حکم قاضی به بازداشت فرستاده میشوی و پس از چند ساعت راهی زندان.

تمام فرزندان کمتر است، حال که عمری را حالا از پشت میز دانشگاه و از اتاقهای دادگاه بعد از خواندن کلی کتابهای قانون برای دفاع از بیگناهان و مظلومین بویژه زنان بعنوان متهم وارد زندان میشوی، تا بحال همیشه آن سوی میله ها می ایستادم، اکنون این سوی میله ها را تجربه میکنم، و خدا خودش میداند که در این سو اولین و آخرین چیزی که به ذهنت میرسد میرسد این است که خدا حتی نصیب دشمنت هم نکند، تازه آنچه من دیده ام بند عادی بوده؛ نه سلول، نه انفرادی، نه بازجوییهای نفسگیر با بازجوهای منزجرکننده و نه بند 209 یا 350.

اما همین قدر که یک انسان فعال بودی که زندگی و حقوق دیگران برایت مهم بوده و الان در یک چهاردیواری محبوسی، خود عذابی غیر قابل توصیف است که همیشه مانند کابوس همراه لحظه هایم میماند.

همینجا در ابتدای نوشته هایم از اسطوره بی نظیر زنان " نسرين ستوده " نازنین یاد میکنم، کسی که من حتی شاگردش هم نمیشوم و فقط 10 روز را در آنجا سپری کردم. او با آن همه پرونده های حساس و فعالیتهاى بی نظیرش، او که مادر دو کودک نازنین است و همسری مثال زدنی همچون جناب " رضا خندان " هر لحظه چشم انتظار بازگشتش هستند

اشخاص، خانواده‌های آنها را هم به آنجا می‌آورد تا از این طریق از آنها اعترافات رضایتبخشی را بگیرند، و حتی گاهی برای بازجویی‌های ویژه آنها را از آنجا منتقل کرده و مجدداً باز میگردند.

بعد از اتمام کار این خانم به همراه او به داخل بند وارد شدم، همینطور که از پله‌ها بالا میرفتیم مبهوت نگاه زندانیان با برخوردی متفاوت برای رصد کردن یک تازه وارد در طول مسیر بودم.

آخرین طبقه را طی کردم درب آهنی دیگری باز شد و وارد راهروی کوچکی شدم که 3 یا 4 تلفن عمومی در آنجا بود، و هر کدام صفی طولانی و در نقطه مقابل یک دریچه کوچک که فروشگاه بند محسوب میشد و برای تهیه مواد بهداشتی و یا کمپوت‌های خوراکی به آنجا مراجعه میشد که البته من در آن مدت به ندرت آنجا را باز دیدم.

به سمت چپ راهرو رفتیم یک یا دو اتاق را که رد کردیم به بزرگترین اتاق آن راهرو رسیدیم و دوست جدیدم من را به داخل اتاق برد و به چند نفر معرفی کرد.

اتاقی بود با تخت‌های سه طبقه که 7-8 ردیف تخت سه طبقه در سه ضلع اتاق وجود داشت و همه پر، در نتیجه من در صورت توافق رابط بند باید به اصطلاح "کف خواب" اتاق میشدم و این اتفاق افتاد.

آنقدر گیج و مات بودم که خلیها را که از پیش رویم رد میشدند نمیدیدم تصادبی مرا به خود آورد، آری در آن اتاق چند نفر از فعالین سیاسی بازداشت بودند.....

و این عدم تفکیک جرایم باعث دیدار من با آنها شد، در این بند که عمدتاً متهمین مالی و قتل نگهداری میشدند، زندانیان سیاسی زنان هم بودند.

من شروع به صحبت با این گروه از هم اتاقیها شدم و تعریف آخرین اخبار مربوط به این جریانات، اما به زودی توسط خودشان و دیگران به رعایت فاصله با آنها توصیه شدم چون میگفتند آنها تحت نظر هستند و کسی که با آنها درآمده باشد باید جوابگوی مقامات زندان و ... نیز باشد. سعی میکردم جلوی دیگران کمتر در ارتباط با ایشان باشم.

در آن اتاق یک تلویزیون که به دیوار متصل شده بود در ارتفاع بالا برای قابل رویت بودن در تمام زوایا قرار داشت، یک یخچال کوچک که اغلب مخلفات صبحانه، ماست و گاهی

گوجه و خیار و امثال اینها در آن نگهداری میشد که البته توسط زندانیان خریداری و میشدند.

آنجا روزی دو وعده غذا داده میشد و هر بار یک یا دو قابلمه که سهم هر اتاق بود بسته به نوع غذا، و بعد توسط هم اتاقیها تقسیم میشد، البته من آنجا ظرفی نداشتم و همان دوستان از ظرفهای اضافه موجود به من دادند، و بعد هم ظروف در حمام همان بند شسته میشد معمولاً این کار با تقسیم کار بین هم اتاقیها انجام میگرفت، البته بعضیها فعالتر بودند.

حمام آنجا چند دوش بود که توسط دیوارهای نسبتاً کوتاه از هم جدا میشد و البته هر کدام دری مجزا داشت اما من از رفتن به حمام وحشت داشتم تا بلاخره با اصرار هم اتاقیها و اصرار آنان در مورد اطمینان آزمایشش؛ بعد از 5 روز به حمام رفتم.

البته آنچه بیش از همه باید به خاطرش شکر کنم این بود که من در بدو ورود با کسی آشنا شدم که واقعاً در طول آن مدت حمایت کرد و این که من وارد بند "رابطه" یا "مواد" نشدم، گرچه در هواخوری همه با هم ادغام میشدند اما من سعی میکردم همیشه در همین جمع چند نفره که برایم قابل اعتماد بودند باشم، گرچه با تمام این مراقبتها یک روز سر سفره‌ها یکی از زندانیان بند مواد که زنی 26 - 27 ساله بود به صورت مهمان به اتاق ما آمد در واقع او به خاطر گوشه گیرهای من خودش به این اتاق آمده بود سر نهار بی بهانه بحث بی اساسی پیش کشید و بلافاصله.....

لیوانی را به طرف صورت من پرت کرد که هم اتاقیها البته با آرامش سعی به بیرون بردن او از اتاق نمودند چون وی یکی از شرورترین زندانیها بود که همه جا سرک میکشید و اینها همه از اواید عدم تفکیک جرایم است.

یکی دو روز بعد یکی از زنان سیاسی که در اتاق مجاور بود زمان استفاده از تلفن عمومی مورد ضرب و شتم یکی از زندانیانی قرار گرفت که خودش در یکی از ارگانها شاغل بود و بر اثر یک سرپیچی بازداشت شده بود، و اینها همه اتفاقات روزمره آن محیط بودند.

استفاده از تلفنهای عمومی برای هر اتاقی در طی روز تقسیم میشد و به اتاقها اعلام میشد و اعضای هر اتاقی باید با هماهنگی با هم این زمان را بینشان تقسیم میکردند،

چون خلیها منتظر یک جرعه بودند تا یک دعوی حسابی راه بیندازند کما اینکه این اتفاق یک بار برای من افتاد باز هم به خاطر تازه وارد بودم و این که این مسأله به زندانیان این حق را میدهد که به تازه واردان حقی ندهند.

در آن اتاق از 20 ساله زندانی داشت تا زنی 70 ساله، و عجیبترین قسمتش برای من، منتظرین اعدام بودند.

زنی 29 ساله که 10 سال عمرش را از سن 19 سالگی به انتظار اعدام و آرزوی آزادی گذرانده بود با موهای بلندی که از کمرش هم پایین تر بود..... (ر.پ)

زن دیگری 37 ساله، 3-4 سال این دوره را با امید به مردانگی یک نامرد انتظار عبث میکشید که متأسفانه مادر هم بود و دختری 7 ساله داشت که چشم به راهش بود. (ف)

پنجره کوچکی که بالای یخچال بود و رو به حیاط باز میشد و من بیشتر اوقاتم را آنجا میگذراندم.

چند روز بعد نیم ساعتی را با چند تا از هم اتاقیها به طبقه پایین رفتیم که بخ نوعی بخش فرهنگی و آموزشی بود، در آنجا کلاسهای درس برای بیسوادان توسط زندانیان باسواد برگزار میشد. البته بیشتر فعالان، اغلب اوقاتشون را در این قسمت میگذراندند.

متأسفانه این زندان پر بود از زنان بیسواد که گاهی بالواقع مجرم بودند و گاهی فقط فریب خورده بودند یا به خاطر عدم حمایت خانواده یا قانون خودشان دست به اعمال قوانینی از جمله قتل و انتقام زده بودند، زنان جوانی که یا متهم به قتل مادرشوهر بودند و یا هوو، و ندرتاً هم شوهرشان!

این انسانها و مسائلشان من را بیش از پیش درگیر مشکلات زنان کرد.

البته من معتقدم که تمام این اتفاقها در حله اول به خاطر عدم اطلاع زنان از حقوق انسانیشان است، نمیتوانیم منکر این حقیقت شویم در حالیکه شمار زیادی از رتبه‌های دانشگاهی به زنان اختصاص دارد اما در مقابل شمار زیادی از زنان هستند که هنوز از حداقل سواد معمول بی نصیب اند، این افراد چطور میتوانند از حقوق خودشان دفاع کنند؟

درست 24 سال پیش در چنین روزهایی هزاران تن از بهترین فرزندان ایران بدون محاکمه و بدون داشتن وکیل و بدون امکان دفاع از خود و حتی بدون اطلاع دادن به خانواده هایشان به جوخه های اعدام سپرده شدند.

این اعدام ها که به دستور مستقیم آیت اله خمینی صورت گرفت به چندین هزار نفر می رسد. البته هنوز از تعداد واقعی این افراد خبر موثقی در دست نیست. چند سالیست که برخی از جان بدربرندگان زندان های جمهوری اسلامی به همراه فعالین حقوق بشر تلاش می کنند که با بدست آوردن اطلاعات کامل از اعدامیان در این سال و دهه شصت این فاجعه و قتل عام انسانی را در سطحی جهانی افشا کنند تا بتوان از بروز مجدد چنین جنایاتی جلوگیری کرد. اغلب این زندانیان افرادی بین سنین دوازده تا 40 سال بودند و برخی تازه ازدواج کرده بودند و یا نوزادی در خانه داشتند و با همسران و خود در انتظار فرزندی بودند. فرزندان این جانباختگان که جوان ترین آنها هم اکنون 24/25 سال سن دارند بدنبال عاملین قتل پدر و مادرهای خود و خواهان محاکمه و مجازات آنها هستند. به دنبال این خواست آنها با کمک برخی از جان بدربرندگان زندان جمهوری اسلامی و فعالین حقوق بشر در 24 امین سالگرد اعدامیان 67 به یاد آنها و برای افشای این جنایت اقدام به برگزاری نمایشگاهی از آثار این جانباختگان کردند تا از این طریق بتوانند ضمن گرامی داشت یاد آنها توجه جهانیان را به این نسل کشی جلب کنند و خواهان حمایت جهان برای پیگیری و مجازات عاملین این فاجعه شوند.

گزارشی از برگزاری
نمایشگاه

"امید نام من است"

در فرانکفورت

اختر قاسمی



روز یکشنبه ۱۶ سپتامبر کانون ره آورد آخرین دیدار دسته جمعی از نمایشگاه "امید نام من است" در فرانکفورت را برای علاقه مندان شهرهای آخن و کلن میسر کرد. کانون ره آورد با تدارک اتوبوسی ده ها نفر را به دیدار نمایشگاه "امید" برد. "امید نام من است" عنوان نمایشگاهی ست که به مناسبت ۲۴ امین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ توسط برخی از جان به در بردگان زندان های جمهوری اسلامی و فرزندان و بازماندگان اعدامیان تدارک دیده شده است. این نمایشگاه از آثار هنری، کارهای دستی، نوشته ها و نامه های زندانیان سیاسی به فرزندان و خانواده های خود و همچنین لباس ها و لوازم شخصی زندانیان در آخرین ساعات قبل

از اعدام است. همه ی آثار و اشیا در نمایشگاه بسیار تأثیر انگیز و غم انگیز است. هدایایی دستکار از زندانیان برای فرزندان کوچک خود که اغلب هم یا فرزندان شان خیلی کوچک بودند که دستگیر شدند و یا زمانی که آنها در زندان بودند متولد شدند! نامه های به مادر و خواهر و فرزندان و آخرین روزها و ساعات قبل از اعدام....

دیدن این نمایشگاه برای هر کسی که قلبش برای انسانیت و جامعه ای سالم می تپد ضروری است نمایشگاهی برای این که فراموش نکنیم چه کسانی را برای آزادی و انسانیت از دست دادیم و بیاموزیم و اجازه ندهیم تاریخ تکرار شود. نمایشگاه "امید" از کمک ارگان های دولتی و فرهنگی آلمانی همچون شهرداری فرانکفورت و مرکز آنه فرانک برخوردار است. منیره برادران، فعال حقوق بشر که ۹ سال از بهترین روزهای زندگی خود را در سیاه چال های جمهوری اسلامی سپری کرده به همراه پرستو فروهر فرزند پروانه و داریوش فروهر از قربانیان قتل های زنجیره ای رژیم جمهوری اسلامی، از بانیان این نمایشگاه هستند.



امیرعباس پاکیری

نگاهی به ماهیت ارتداد و تازیانه استناد

دلیل آوردن نام یکی از امامان در یک ترانه مرتد شمرده شده است! آیا به راستی مجازات اهانت اعدام است؟

اگر چه در متن قانون مصوب مجازات اسلامی، جرمی به نام ارتداد وجود ندارد اما به قضات اجازه داده شده است تا با استناد به منابع شرعی و فتواهای مراجع و خارج از متن قانون مدون به محاکمه متهمان به ارتداد و صدور و اجرای احکام مبادرت ورزند.

اما آیا به راستی در منابع شرعی مورد استناد مراجع و قضات برای ارتداد چنین حکمی صادر شده است؟ مشهورترین آیه قرآن درباره آزادی مذهب و عقیده آیه معروف «لا اکراه فی الدین...» می باشد که معنی آن چنین است «در دین اکراه روا نیست...» این آیه به روشنی گویای این است که اسلام امر ایمان را بر اجبار و اکراه و فشار قرار نداده و اجبار به ایمان آوردن به وضوح نهی شده است چرا که ایمان و کفر اجباری اعتباری ندارد، رد اجبار در این آیه مساوی پذیرش آزادی در امر دین است و لازمه اش آزادی در دو امر است، آزادی در وارد شدن به دین و آزادی در خارج شدن از دین، اگر افراد آزاد باشند دینی را قبول کنند اما سپس آزاد نباشند آن را رها کنند، بقایشان در آن دین تنها با اکراه، اجبار و از ترس مجازات میسر است و تردیدی نیست که در نظر گرفتن مجازات هایی از قبیل اعدام و حبس ابد برای مرتد از مصادیق بارز اکراه در دین و منافعی و معارض این آیه است.

نظیر این آیات در قرآن که محل استناد مراجع و قضات می باشد بسیار است. آزادی دین و عدم اکراه در آن و داخل

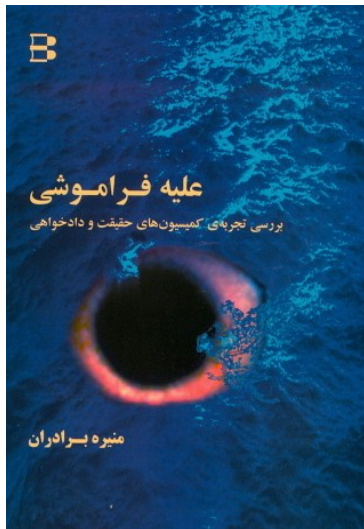
ارتداد در لغت به معنای بازگشت می باشد و در تعریف فقها یعنی روی گرداندن فرد مسلمان از دین اسلام و پذیرفتن دینی دیگر یا بی دین شدن که به چنین فردی مرتد گفته می شود، مرتد به دو دسته تقسیم میشود: مرتد فطری و مرتد ملی. مرتد فطری کسی است که فطرتاً مسلمان بوده یعنی از پدر و مادری مسلمان به دنیا آمده و خود هم مسلمان بوده بعداً مرتد شده است. می بینیم که در این تعریف دین به عنوان یک امر ژنتیکی که از والدین به فرزند منتقل می شود تعریف شده است مانند انتقال ژن یک بیماری!

دیگری مرتد ملی یعنی کسی که پدر و مادرش غیر مسلمان بوده و پس از رشد و بلوغ مسلمان شده و آنگاه از اسلام برگشته است، حکم مرتد فطری مرگ است و توبه اش پذیرفته نمی شود اما مرتد ملی می تواند توبه کند و در این صورت کشته نخواهد شد. ارتداد با انکار عقاید و احکام ثابت در اسلام مانند انکار خدا یا قیامت اهانت به پیامبر اسلام و امامان، مباح شمردن حرام ها و انکار واجبات مثل نماز و روزه تحقق می یابد. آخرین حکم ارتدادی که در اذهان عمومی باقی مانده حکم ارتداد شاهین نجفی خواننده رپ ایرانی می باشد که به

شدن و خارج شدن آزادانه در دین از ضروریات کرامت انسانی است و حکم به مهدورالدم بودن افراد به اتهام ارتداد فاقد سند معتبر شرعی است و با استناد به آنها نمی توان چنین حکمی را صادر کرد، و در غیر این صورت نیز اگر قرار بر صدور حکم بر اساس قانون باشد، قانون نیز می باید حد اقل موازین بین المللی حقوقی را دارا باشد نه اینکه مجازات بیان چند جمله ناخوشایند در مورد یک امام آن هم در قالب یک ترانه صدور حکم اعدام باشد.

با این تعریفی که در قوانین جمهوری اسلامی از ارتداد و مرتد شده است و با توجه به خفقان و ظلمهایی که حاکمان اسلامی ایران در سایه نام دین به آن مشروعیت می بخشند به نظر می رسد روز به روز بر تعداد مرتدان نا راضی در ایران افزوده میشود و چه نا همگون است جامعه اسلامی با اینهمه مرتد!!

گوتبرگ 12.9.2012



به زبان حقوقی، فاجعه تابستان ۶۷ کشتار جمعی و جنایت علیه بشریت تعریف می شود هم به دلیل ابعاد و سراسری بودن اعدامها و هم به این دلیل که زندانیها را بر پایه یک حکم عمومی - فتوای خمینی - اعدام کردند. در این حکم «جرم فردی در سرنوشت زندانی تأثیر چندانی نداشت و این امر در حکم به صراحت بیان شده است: «کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر مواضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند، محارب و محکوم به اعدام می باشند.»

در این حکم خمینی یک هیئت سه نفره را مامور می کرد که در مورد سرنوشت زندانیان تصمیم بگیرند. این هیئت حتی از نام دادگاه هم برخوردار نبود و بنا به حکم مزبور "هیئت تشخیص موضوع" نامیده می شد. زندانیان در حضور این هیئت که باید در مورد مرگ یا زندگی آنها تصمیم می گرفت، نه از داشتن حق وکیل برخوردار شدند و نه فرصت دفاع از خود به آنها داده شد. زندانیان حتی نمی دانستند که این سئوالها به چه مقصودی است و چه چیزی در انتظارشان است. تا آخرین لحظه آنها از سرنوشت خویش آگاه نبودند.

"پافشاری بر مواضع نفاق" که بر اساس حکم خمینی "محارب و محکوم به اعدام" بود در مورد زندانیان مجاهد شامل عقیده و موضع آنها، که به تعریف دیگری غیر از اسلام حاکم و روحانیت باور داشتند و در مورد زندانیان چپ، به مسلمان بودن و بجا آوردن نماز، مربوط می شد. آیت الله منتظری که فتوای خمینی را که جنبه کاملاً مجرمانه داشت، انتشار داد، احتمال می دهد که خمینی حکمی هم برای

مقابله با فراموشی

منیره برادران

مقاله با فراموشی "منیره برادران"

قتل زندانیان چپ صادر کرده باشد.

این هیئت در عرض چند دقیقه و بنا به چند سوال حکم مرگ هزاران نفر را صادر کرد. بنا به تخمین و با جمع آوری اسامی اعدام شدگان کشتار ۶۷، در آن تابستان قریب به ۲۸۰۰ زن و مرد در زندانهای سراسر ایران اعدام شدند. بنا به اطلاعات شاهدان، آنها را به دار آویختند. کسانی اعدام شدند که سالهای پیش در دادگاه های انقلاب اسلامی محاکمه شده و محکومیت خود را می گذراندند. حتی تعدادی از آنها محکومیتشان پایان یافته و به دلیل امتناع از مصاحبه و ابراز ندامت، که شرط آزاد شدن بود، در زندان مانده بودند.

حکومت اسلامی ایران تا کنون از مسئولیت و پذیرش این کشتار و از دادن اطلاعات به خانواده‌ها طفره رفته است. وابستگان اعدام شدگان چپ در تهران با اتکا به اطلاعاتی که خود بدست آورده اند، می دانند که عزیزانشان را در گورهای جمعی در گورستان متروک خاوران دفن کرده اند.

در برخورد با این جنایت معمولا این سوال پیش می آید که چرا و به چه هدفی جمهوری اسلامی به چنین جنایت هولناکی دست یازید. آیا این کشتار انتقام شکست حکومت در جنگ با عراق بود یا در انتقام از پیشروی نیروهای مجاهدین در شهرهای مرزی؟ تضادهای داخلی حکومت در این کشتار دخیل بود؟ یا هدف پاکسازی زندان از مخالفان بود؟ به نظر من بحث مهمتر پرداختن به این موضوع است که چه بنیانهای سیاسی، تاریخی و اجتماعی این جنایت را در جامعه ما ممکن ساخت.

پایه کشتار ۶۷

بنیان اعدامهای پی رویه در همان سال اول انقلاب پایه گذاشته شد. محاکماتی با اتکا به شریعت و در تناقض با تمام موازین شناخته شده بین المللی و اعدامهای گسترده از همان زمان آغاز شد. «جرم» و کیفرخواست بار روشن حقوقی خود را از دست داد و زبان مبهم دینی به جای آن نشست. بنا به تشخیص شخصی هر قاضی شرع، متهم مفسد فی الارض، مجارب، مرتد و غیره شناخته شده و سرنویشت او تعیین می شد. در چنین بنایی از قضاوت، مدرک اثبات جرم، شاهد، حق داشتن وکیل و دیگر اصول شناخته شده بین المللی جایگاهی نداشته و ندارد. این بنیان که ضدیت با موازین حقوق بشر و دخالت دادن قوانین شرعی در امر حقوقی و قضائی است، همچنان پابرجاست. نه فقط اعدامهای گسترده و ترور مخالفان در خارج از مرزهای ایران، بلکه جنایتی چون قتل عام ساکنین روستای قارنا، که در مقوله نسل‌کشی قرار می‌گیرد، در تابستان ۱۳۵۸ رخ داد.

اعدامهای سیاسی در سال ۶۰ به اوج خود رسید. بر چنین بنای ننگینی بود که کشتار جمعی زندانیان در سال ۶۷ ممکن گردید و بعدها هم در قتل‌های سیاسی پانز ۱۳۷۷ حمله مرگبار به کوی دانشگاه و جنایت کهریزک در تابستان ۱۳۸۸ تکرار شد.

بر خلاف سالهای اول انقلاب که اعدامها را با بوق و کرنا در رسانه‌ها اعلام می کردند، در سال ۶۷ جنایت در خفای کامل اتفاق افتاد. اما چه اعلام وقیحانه اعدامها، که گاه با نمایش عکس اعدام همراه می‌شد و چه کشتار در خفا هر دو تهدید و ایجاد وحشت و ارباب در جامعه بود و در هر دو حالت واقعیتها انکار و وارونه جلوه داده شدند.

۲۴ سال از فاجعه ۶۷ می‌گذرد ولی از داغ و زخم آن کاسته نشده است. زمان به خودی خود التیام بخش زخمها نیست. گذشته‌ای که به حال خود رها شود، نمی‌گذرد، داغش همیشه دردآور است و فراموش نمی‌شود. داغ دیدگان فراموش نمی‌کنند ولی واکنش دیگران چیست؟ کسانی که خود، آن فجایع را تجربه نکرده، از آنها آگاه نبوده و یا نخواستند اند که ببینند و بدانند که در آن سالها بر قربانیان چه گذشت. باید دانست و فراموش نکرد.

آگاهی یک حق است و حامل یک وظیفه: فراموش نکردن.

فراموش نکردن و بیادآوردن باید به یک امر اجتماعی تبدیل شود. اگر گذشته به حال خود رها شود، شیخ آن همیشه در جامعه سنگینی خواهد کرد. چیزی که نباید فراموش شود گذشته سیاهی است که روایتش، قربانیان و داغ دیدگان هستند. شناخت واقعیت حوادثی که در جامعه فاجعه آفرینند و به یاد سپردن آنها به پرورش خودآگاهی حقوق بشر در جامعه و همچنین به تفاهم و همدردی با تجربه های تلخ و دردناک قربانیان و حس قدردانی از استقامت آنها می انجامد. و تجربه دردناک آنها در یک پروسه و چالش اجتماعی می تواند به خاطره جمعی راه یابد.

دادخواهی و کمیسیون حقیقت

دادخواهی، این ضرورت جامعه ما، در فضای فراموشی و بی تفاوتی عملی نمیشود. دادخواهی یعنی روشن شدن حقیقت، نقد و نفی سیستم جنایت و همچنین طرد مسئولین و مسببین آن. این یک پروسه است که شامل راه ها و گام های مختلفی است که در کنار یکدیگر معنا می یابند.

از پایه های دادخواهی، تشکیل کمیسیون حقیقت است، با این وظیفه که موارد نقض حقوق بشر و جنایتهای گذشته را دنبال و بررسی کند، آنها را مستند سازد و به جامعه بشناساند. جنایت هایی که در جمهوری اسلامی بر آن سرپوش گذاشته شده، باید در جامعه نمایان شوند. روشنشدن حقیقت همچنین باعث می شود که مردم در باره حوادث سیاه گذشته و نقض حقوق بشر به بحث وچالش و تامل بنشینند.

نیروی عادت و ناآگاهی به این می انجامد که قبح جنایت، آنچنان که باید دیده نشود. اگر اینگونه چالشها در جامعه نباشد نمی توان امید بست به اینکه دیگر جنایت تکرار نگردد.

چنین کمیسیونی در کشور ما نمی تواند نسبت به نقش دین حکومتی در سرکوب مخالفان و دیگرانديشان بی تفاوت باشد. مثلا در بررسی جنایت ۶۷ چگونه می شود این واقعیت را نادیده گرفت که رهبر اسلامی حکم قتل را داد و هیئت مرگ را هم او تعیین کرد. کمیسیون حقیقت باید فجایعی را که از آمیختگی دین در امور قضاوت حاصل شده است، به جامعه شناسانده و آن را نقد کند. برای شناساندن قبح مجازاتهای چون سنگسار باید دلایل دینی آن و نامربوط بودن این دلایل در یک جامعه لائیک مورد بررسی قرار گیرد. کمیسیون حقیقت باید بتواند مردم را به تامل و تردید در درهم آمیختگی حوزه جرم و موضوع «گناه» «وادارد تا جدائی امور الهی از مقوله های زمینی و حقوقی، که مردم آن را تعیین می کنند، روشن شود.

کمیسیون حقیقت یک نهاد موقت است و گزارش پایانی آن به عنوان یک سند تاریخی، سیاسی و حقوقی برای همیشه ماندگار می شود و از طریق ثبت در کتابهای درسی و بناهای یادبود به نسلهای بعدی منتقل می‌شود. این چنین است که حقیقت رسمیت پیدا می‌کند و حکومتها ناچارند لکه‌های ننگ ناشی از جنایتهای نقض حقوق بشر را در تاریخ شان به رسمیت بشناسند تا نفی و تکذیب آن دیگر ممکن نگردد.

نقض حقوق بشر و جنایت، اما، امری مجرد از انسانها نیست. انسانها هستند که آن را اعمال می کنند. یک سیستم جدا از افرادی که سازمان دهنده و مجری آن هستند، نیست. نمی توان سیستمی را ناحق دانست و آن را محکوم کرد، ولی آمران و مجریان آن را از پیگرد و محاکمه مصون دانست. دادخواهی در کنار روشن شدن حقیقت سویه دیگری هم دارد. در کنار شناساندن ناحقیها و آنچه بر قربانیان رفته، باید کسانی هم که آمر و عامل این ناحقیها بوده اند، به جامعه شناسانده شوند و آنها مسئولیت خویش را در پیشبرد آن سیستم ستم و بی عدالتی بپذیرند. در جامعه استبدادی ما حاکمان و عواملشان هرگز خود را در مقابل اعمالشان پاسخ گو ندیده و نمی بینند. این کار نه تنها به تکرار اعمال جنایت‌بار می انجامد، بلکه اخلاق مسئولیت پذیری را در جامعه بشدت بی اعتبار می کند. باید زمانی به این امر پایان داد. کسی که مرتکب جنایتی شده، باید در دادگاه پاسخگو باشد. در این کار هیچکس مصونیت ندارد.

گرچه دادخواهی در ایران امروز و تحت حکومت جمهوری اسلامی امکان‌پذیر به نظر نمی رسد، ولی نمی توان آن را به تمامی به آینده واگذار کرد و از وظیفه روشنگری، مستندسازی و کارهای دیگری در این راستا، که امروز و هر زمان دیگر بر عهده ما است، سر باز زد.



خواهی و دموکراسی خواهی زنان در جامعه ضعیف شود و صدماتی بر آن وارد آید و مدافعان حقوق زن را مورد آزار و اذیت و تعقیب حقوقی قرار دهند. با تمام این فشارها و ستم ها از ابتدای بشریت تا کنون زنان در تاسیس و سازماندهی سیستم های دموکراتیک نقش خلاق و آفریننده ای را بر عهده داشته اند، زنان دارای نیرویی عظیم برای ایجاد اتحاد در جامعه و صاحب کارکتری دموکراتیک و آشتی خواهانه اند که امروزه این واقعیت بمراتب آشکار تر از گذشته است و بدون در نظر گرفتن رأی زنان و مشارک آنان در دموکراتیزه کردن جامعه و انکار کارکتر آزادی خواهان آنان هیچ جنبشی نمی تواند شعار دموکراسی سر دهد و تا زمانی جامعه و احزاب دیدگاه شان بکلی و ریشه ای در مورد زن تغییر ندهند آزادی میسر نخواهد شد، زنان در تمام لایه های مختلف اجتماعی با تبعیضات حقوقی و جنسیتی که در جامعه اعمال می شود در حال مبارزه میباشند، از این جهت نیز باید *آواز آزادی زن را سر داد و دیدگاه دموکراتیک و آشتی خواهانه زن را برای روشنگری بیشتر در جامعه ارایه داد.

بدون زنان هیچ جنبش واقعی نمی تواند وجود داشته باشد

شهلا وکیلی

برافراشتن پرچم مبارزه برای تحقق برابری کامل زن و مرد و رهایی از قید جامعه مرد سالار، نه فقط برای لغو قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی ایران و لغو مجازات اسلامی باید مبارزه کرد بلکه برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران که زن را کالای مردان قرار داده و وسیله ای برای بجا آوردن احکام شرعی خود و سنت واپس گرای اسلام می شناسد.

برای همگان آشکار است که زنان در جمهوری اسلامی و بخصوص زنان کارگر و زحمتکش تحت سلطه جمهوری اسلامی، به عنوان یک رژیم مذهبی، شدیداً تحت فشار قرار داشته و ظلم و ستم های فراوانی را متحمل می شوند. این رژیم با روی کار آمدن خود، اساساً قوانین ارتجاعی و بربرمنشانه ای را بر جامعه حاکم ساخته که در باور هیچ انسان آزادی جای ندارد، قوانین قرون وسطانی یا بنام مجازات اسلامی از قبیل قصاص، چشم در آوردن، قطع دست و پا، شلاق و از همه شنیع تر مجازات سنگسار زن و مرد و..... قوانین متعجر و ارتجاعی که در رابطه با زن و مرد هم نا برابرند، آیا جای تردیدی باقی مانده که این رژیم بر ضد تمام قوانین انسانی قدعلم کرده و در راستای نابودی بشریت گام بر می دارد پس باید بر علیه این قوانین و موجودیت این رژیم بپا خواست و مبارزه کرد. زنان همیشه جز پیشگامان آزادی و مبارزه علیه استبداد بوده و هستند امروز در سراسر جهان زنان به عنوان پیشتازان آزادی در تمام عرصه ی جوامع در حال مبارزه هستند زنان شجاع ایران نیز بردگی را تحمل نکرده برای بدست آوردن آزادی خویش دست به مبارزه بر علیه مرد سالاری و قوانین ارتجائی جمهوری اسلامی زده اند و در راستای اهداف خود نیز هزینه های بسیاری را داده است چه در دوران شاه چه در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی و اثرات مهمی را بر جای گذاشته است و جامعه را از این حقیقت آگاه کرده که مسئله زن داری ریشه های تاریخی است و مبارزات فراوانی را برای نابودی قوانین ارتجاعی حاکمان از گذشته تا بحال انجام داده است و در برابر تمام نا عدالتیها سر خم نکرده و از مبارزه بر حق خویش عقب ننشسته است .

حاکمان جمهوری اسلامی در عین اعمال شدیدترین فشارها بر زنان و محروم کردن آنها از بسیاری از حقوق انسانی، در حالیکه به دروغ علت توسل به چنین اعمالی را ناشی از اعتقادات مذهبی خویش جلوه می دهند و از آن طرف تبلیغات خود را روی این موضوع متمرکز کرده اند که در اسلام، زن دارای مقامی بسیار رفیعی می باشد، یا در اسلام، زن از ارزشهای بسیاری برخوردار است و گویا در قرآن نیز روی این موضوع تاکید شده است، ولی در واقع دروغی بیش نیست با نگاهی به احکام اسلامی می بینیم زن همیشه کمتر از مرد قرار دارد بطور مثال، دیه یک زن نصف مرد است، حق طلاق، سقط جنین، صیغه، اجازه ازدواج و ارث یک زن نصف مرد است و... موارد زیادی هستند که زن را کمتر از مرد می داند. زن در دیدگاه شان مانند کالا و برده ای مطیع مردان می باشد و جایگاه و شخصیت زن فقط در خانه و کنار شوهرش است که کامل می شود، بر خلاف تبلیغات دروغین، اسلام هیچ گاه مدافع حقوق زن و مقام و شخصیت وی نبوده و در راستای دفاع از کرامت و تساوی حقوق زن و مرد هیچ گامی برنداشته بلکه ده ها آیه و حدیث در سرکوب زن به جامعه خورانده است و همیشه زن را موجودی ضعیف که به تنهایی قادر نیست خود را سامان بخشد و تصمیم گیرنده ای برای زندگی شخصی اش باشد در میان افکار عمومی و حتی جامعه زنان بنیاد نهاده، و زنان تاثیر گذار بر جامعه به نام جادوگر به آتش کشیدن یا بجرم مخالفت با خدا سنگسار کردند همگانه که در بالا اشاره شد این فاکتورها موجب شد که پتانسیل آزادی



مینا زرین زندانی سیاسی دهه 60 بمدت 9 سال در زندانهای اوین و گوهردشت و قزلحصار -جان بدربرده و شاهد دوکشتار 1360 و 1367- در سال 1369 از زندان آزاد و بعد از آزادی، در خاوران درکنار خانواده های زندانیان سیاسی و اعدامی که سالها از پشت شیشه با آنان آشنا شده بود، برای برگزاری مراسم یادبود و همدمی و همپاری درکنارمادران خاوران قرار گرفت و ادامه کار خود را برای برپایی مراسم های یادمان های دهه 60 و افشای جنایات جمهوری اسلامی ادامه داد. درخارج از ایران در یک راستا با نوشته ها و مصاحبه ها تلاش کرد به سهم خود مانع از تخریب حافظه تاریخی گردید و از آنجایی که کاروفعالیت بین المللی و خبررسانی به افکارعمومی، ازاهمیت بسزایی برخوردارمی باشد در فعالیتهای بین المللی قرارگرفته و داردوبرای بگوش رساندن 33 سال جنایت و سرکوب زنان، دانشجویان و جوانان، زندانیان، همجنسگرایان، کارگران، بهایان و مردم تحت ستم تلاش و برای محوری ساختن آزادی زندانی سیاسی و لغومجازات اعدام، زندان و شکنجه و احکام قرون وسطایی درایران مبارزه و فعالیت می کند . کتاب **"انفرادی"** از زندان ایزولاسیون گوهردشت دهه 60 لینک

کتاب: http://www.socialist-forum.com/manabe/ZarrinMina/ZarrinMina_Enferadi.pdf

شعری از: ثریا فلاح

ترجمه بخش انگلیسی با صدای امید رفیع زاده

سال ۶۷

دیدم روی صورت یک زن اسید پاشیدند

سال ۶۷

آنان ما را با طناب بستند و ما را به هنگام بر دار شدن تماشا کردند

سال ۶۷

تمام تاریخمان را پاک کردند

آنها دست به باز کردن جمجمه ما زدند و آنها خوردند و خوردند و خوردند و ...

من قانون مقدس و خدا را به مبارزه طلبیدم، از لحظه ایستادن بر چوبه دار تا بر دار شدن زخم شکنجه مان پاره شد، عقلمان را از دست دادیم، آخرتوی این زندان شلوغ و پر جایی برای نشستن نیست

در اطاق تفتیش وادار به توبه شدیم

اما چگونه با گلوی بریده می توان دعا کرد!

بله من اعتراف می کنم

که روزنامه خواندم

با عرض پوزیش منظورم رها کردن ناجیتان نبود

برادرم بگو الان می میرم یا بعد

امروز یا فردا؟؟؟

ترجمه بخش کردی با صدای ثریا فلاح

نه پرنده ای

نه درختی

دمپایی ها،

کفشهای پاره،

لباسها بدون صاحب ماندند

جلوی رویت

روی هم انباشدند

بدنهای خسته

پشت درهای بسته

ساعتها را برداشتند

تلویزیونها را از بندها بیرون بردند

وحشت مرگ حاکم شد

تب زنده ماندن..

"آری یا نه"

تنها و تنها

یک جواب

مرگ یا زندگی

صفی از رفقا و یاران

به درون اطاقهای مرگ فرستاده شدند

نه چشمی آن را دید و

نه چشمی و نه عینکی به جا ماند

نه پرنده ای نه درختی

نه گوری نه سنگ قبری

خاورستان را درهم شکستند

...

مانند آفتاب بودند در تاریکی

به مانند هزاران ستاره در آسمان

با گلوی بریده دعا کن

این آهنگ برای گرامیداشت و یادبود جان باختگان قتل عام سیاسی سال 67 در ایران ساخته شده است. این اثر به مادران خاوران، مادران عزادار ایران و مادران فرزندان گمنامی که در زندانهای شهرستانها هرگز کسی از آنان خبری نیافت تقدیم می شود.

صدای دادخواهی آنان باشیم

سراینده بخش انگلیسی : امید رفیع زاده

سراینده اشعار و خواننده بخش کردی : ثریا فلاح

ترجمه اشعار به زبانهای فارسی و انگلیسی : کلارا مرادیان و ثریا فلاح

آهنگساز و تنظیم کننده و خواننده رپ: امید رفیع زاده

Name of the song: Pray through a slit throat

Singer and lyricist: Omeed Rafizadeh - In 67

I saw acid drip down a woman's face - In 67

They strung us up and watched us hang -In 67

All our history was erased

And they opened up our skulls and they ate, and ate and ate

and....

I defied god broke the holy law broke em all from the gallows I fall and you fall

Our torture wounds split, we lost our wits, in this crowded prison cell there's no room to sit,

In the interrogation room, to god we submit,

But it's hard to say a prayer when our throats are slit

Yes I admit

I read the newspaper

Sorry never meant to forsake our savior

Tell me dear brother will I die now or will I die later?

Will I die now or will I die later?



در مقابل این ترفندها و جدایی تفکیک انسانها باید انگشت بر یگانگی و وحدت منافع کارگران و انسانها از هر ملیت و نژاد گذاشت انسان کارگر و فقیر اروپایی و سیاه و عرب و ایرانی که دارای یک موقعیت اجتماعی و اقتصادی است و آمال مشترکی دارد نفعی در رشد نژاد پرستی ندارد. فعالیتها و مبارزات و اقدامات آگاهانه ما قصد داشت تا نشان دهد که راسیسم و فاشیسم زاده سرمایه داری هستند. و در شرایط بحران سرمایه داری در شرایطی مانند دوره حاضر در سوئد به کمک گرفته میشود. تظاهراتها و اعتراضات این دوره موثر و تقابل با احزاب عنان گسیخته دست راستی و نژادپرست و دولتشان باید به نقدی روشن و شفاف که نشان دهد که جامعه هیچ نیاز «دمکراتیکی» نسبت به فعالیت راسیستها و فاشیستها ندارد. با افشاک مداوم مواضع سیاسی بورژوازی و نقد سوسیالیستی، علیه سرمایه و تخم و ترکه های آن یعنی ناسیونالیسم و راسیسم بود. اعتراضات اخیر آغاز دور جدیدی از مبارزه علیه نژاد پرستی در کشور سوئد بود. حساسیت و فضای اعتراضی ضامن خواهد بود که این دستجات جرات دست درازی به شهروندان را پیدا نکنند. اکسیون و ابراز وجود و حضور دستجات راسیستی و خشونت‌های نازیستی باید برجیده شود! باید علیه نژاد پرستی متحد شویم و متحد و همبسته عمل کنیم و به مکانیسمهای اجتماعی، توده ای متصل شویم. و در این مبارزه به نیروی اجتماعی اصلی آن، یعنی کارگرانی که کمترین نفعی در تبعیض و دشمنی و کشتار بین انسانها ندارند، متکی شود. هنوز افکار انسان دوستانه و مترقی در این جامعه آنقدر قوی هست که در مقابل این گرایش پوسیده و ارتجاعی و نژاد پرستانه سدی ایجاد کرد. گشایشی در این مسئله به تلاش همه انسانها و نیروهای عدالت خواه و انسان دوست گره خورده است. پیروزی به مراتب ممکن تر و قابل حصولتر خواهد بود. **20 سپتامبر 2011**

ظرفیت ضد انسانی خود را نه فقط در سوئد، بلکه در همه جا با بالا بردن هزینه زندگی، بیکارکردن مردم، گرسنگی، جنگ، روی کار آوردن احزاب راست و افراطی و دامن زدن به تنفر و دشمنی ملی، قومی و سلاخی روزانه انسانها به نمایش گذاشته است. در دمکراسی که هر روزه حقوق شهروندان زیر پا گذاشته میشود، راسیسم و نژاد پرستی نه فقط قابل تحمل، بلکه ضروری هم هست. نژادپرستان و فاشیستها زبان خوش سرشان نمیشود. اینها دستجات اوباش هستند و اقدامات باند سیاهی و ایجاد رعب و وحشت بخصوص علیه چپ جامعه؛ جزو سرشت آنها است. رژه و ابراز وجود این دستجات را باید عقب راند. افضات سیاسی و استدلالات و ادا و اطوار دلک و بار بجای خود؛ اما روشهای باند سیاهی این دستجات را باید جدی گرفت.

مبارزه علیه راسیسم از مبارزه علیه فاشیسم جدا نیست

علیه این دستجات و جریانات اقدامات حمایتی و سیاسی مردم در خیابانها از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است. باید همه مطبوعات و دستگاه افکار عمومی را بسیج کرد. نفس راسیسم و این اوباشان را رسوا کرد و حقانیت چپ جامعه را جلوی چشم جامعه گرفت. هر نوجوان سمپات این جریانات باید ببیند که با هر همراهی با این دستجات باند سیاهی مایه رسوایی است. همچنین باید به مقاومت علیه نژاد پرستی و راسیسم در محل کار روزانه جان تازه دمید. باید از اتحادیههای کارگری و دیگر تشکلهای از تک تک سازمانها؛ نهادهای انسان دوست و آزادیخواه و برابری طلب و ضد نژاد پرستی بخواهیم که به جنبش ضد راسیست و فاشیست بپیوندند. باید با آموزش و اعمال زور علمی و قاطع و کافی، نکیت نژادپرستی و فاشیسم را از صحنه خیابان، مدرسه، کارخانه، دانشگاه و محل سکونت مردم پاک کرد. همه اینها نشانگر این است که عملکردهای نژادپرستانه منشاء سیاسی دارد؛ که گاه خود را از طریق هجومهای فردی خیابانی؛ در محیط تحصیلی؛ ورزشی؛ کاری؛ یا ترور سازمان داده شده فاشیستی با حمایت احزاب دست راستی دولت حاکم و سرانجام در امور دولتی اداره مهاجرت سوئد بر پایه ارتجاعی بیگانه ستیزی قرار است با سختتر کردن سیاست پناهنده پذیری؛ ندادن اجازه تحصیل؛ کاروسفر؛ سکونت اجباری؛ دیپورت علیرغم میل باطنی پناهجویان به جهنمهای دیکتاتوری و جنگ زده؛ و طبقه بندی انسانها و تبعیض نژادی و تفرقه ای که بورژوازی بین انسانها برقرار میکند.

تحرك جديد نژادپرستان در کشور

توفیق محمدی

سوئد

راسیسم در اروپا تبدیل به وجهی عریان از ایدئولوژی غالب شده و در سطح قوانین و سیاستهای رسمی و عملی؛ و فرهنگ و روانشناسی عمومی تثبیت شده است. اگر نیرویی مترقی و انسان گرا با مبانی حرکتی رادیکال و نو وارد صحنه نشود؛ راسیسم و فاشیسم و حاملین آن یکه تاز میدان میشوند و دیگر هیچ چیز جلودارشان نخواهد بود که هر گونه توحشی از خود بروز دهند. تنها راه مقابله با راسیسم حضور فعال طبقه کارگر در صف اول این مبارزه است. بحران اقتصادی حاضر که دولت‌های اروپایی با سرپوش گذاردن بر علل واقعی کاهش خدمات اجتماعی و رفاهی و با تبلیغات نژادپرستانه سعی میکنند پناهجویان و پناهندگان را مسبب این وضع قلمداد کنند. راسیسم و راسیستها از سیاستهای دست راستی دولت حاکم تغذیه میکنند. یاستهای ضد انسانی و ضد پناهندگی و رشد احزاب دست راستی موجب شد که نژادپرستان و نئونازیستها سوئدی در انتخابات سال 2010 بر پایه بیگانه ستیزی و دشمنی با امر پناهندگی وارد پارلمان شوند. قوانین ضد پناهندگی و ضد انسانی دولت ناشی از گرایش راسیستی حکومت است. این اعتراضات و تظاهراتها نمایش قدرتمندی در مقابل موج فزاینده راسیسم بوده. راسیسم و فاشیسم توسط سرمایه داران حمایت و رهبری میشوند. و تنها با سازماندهی طبقه کارگر و نیروهای آزادیخواه و برابری طلب و مترقی میتوان موج رو به افزایش شکل گیری راسیسم و ابراز وجود و حملات راسیستی را در هم شکست. وظیفه همه پناهندگان و پناهجویان است که برای خفه کردن نژادپرستی به نیروهای ضد نژاد پرستی بپیوندند و علیه توحش و بربریت این نظام دست به مبارزه بزنند. کسانیکه مدافع حقوق دمکراتیک، حق تجمع و بیان فاشیستها و نژادپرستان هستند یا طرفدار این آدمکشان هستند و یا احمق. آنچه که در استدلال این جریانات به عمد سرپوش گذاشته میشود، رشد راسیسم و نژادپرستی به برکت وجود همین «دمکراسی» است. مدافعین آزادی فعالیت نژادپرستان نشان دادند که کمترین ارزشی برای جان انسانها، از خارجی گرفته تا فعالین کارگری و زنان و همجنس گرایان و تمامی کسانی که مورد تهدید نژادپرستان و فاشیستها هستند قائل نیستند.

دمکراسی موردستایش این جریانات تا کنون

گفتگوی تلویزیونی رهایی زن با
شراره رضایی فعال حقوق زنان و
کودکان نهران



رژیم اسلامی از بی وجدانی خاص خود مایه گذاشت تا سر و ته قضیه زلزله آذربایجان را بهم بیآورد و نه تنها تمامی پروتکل‌های جهانی کمک رسانی به زلزله زدگان را زیرپا گذاشت و ظرف 24 ساعت پایان جستجو برای زیرآوارماندگان را اعلام کرد.

نه تنها این، بلکه دست رد زد به سینه نیروهای امداد کشور همسایه که در مرز ترکیه با آذربایجان غربی اعلام آمادگی کرده بودند تا به وظیفه انسانیشان عمل کنند و اینبار رکورد جهانی را شکست و شهروندان داوطلب یاری رسانی به زلزله زدگان را با ضرب و شتم دستگیر و روانه زندان کرد.

رژیم اسلامی با چه زبانی به جهانیان بگوید که برای جان انسان پیشیزی ارزش قائل نیست، حاکمان اسلامی با چه زبانی بگویند که مرده پرستی بخش اعظم هویتشان را تشکیل میدهد.

ضمن تسلیت به بازماندگان این فاجعه انسانی، در همین رابطه گفتگویی داریم با شراره رضایی، شراره عزیز به برنامه رهایی زن خوش آمدید.

با سلام به شما و بینندگان عزیز من در خدمتان هستم .

خبر وقوع زلزله آذربایجان دلخراش بود و برخورد رژیم اسلامی به این واقعه تراژیک و اسفبار بود. شما با ارتباطات نزدیکی که با فعالین حقوق مدنی در ایران دارید، در این مورد چه اطلاعاتی کسب کرده اید که با بینندگان رهایی زن سهیم شوید؟

من هم از این فرصت استفاده میکنم و به نوبه خود به تمامی بازماندگان زلزله تسلیت میگویم و همدردی مرا بپذیرید ،

شنیده ام که برخی از آخوندهای ریز و درشت بالای منبر گفته اند که این زلزله هم ناشی از غضب الهی و بدلیل معصیت شهروندان بوده است. لابد چون زلزله در ساعاتی از بعد از ظهر که عمدتاً زنان و کودکان در خانه هستند بوقوع پیوست لذا رژیم که با کمبود نیروی امداد محرم روبرو است برای جلوگیری از معصیت، مانع امداد رسانی عمومی شده است! آیا این هم نمونه دیگری از زن ستیزی رژیم اسلامی نیست؟

قطعاً، روش حکومت داری اخوندها و کشورهای مذهبی چیزی غیر از این نمی تواند باشد، حکومت های مذهبی زن ستیز با ایجاد خرافه و اشاعه ی افکار پوسیده مذهبی و سعی در نفوذ به افکار عمومی ، از فساد و فحشا و دزدی و رانتخواری گرفته تا زلزله و مرگ و آوارگی صدها انسان رو به گردن معصیت زنان و عذاب الهی میاندازه و برای توجیه بی کفایتی و بی لیاقتی های خودش باز هم زنان که کمترین حقوق در اینگونه کشورها رو ندارند مورد آماج سرکوبگری قرار میگیرند. طبق آمار کشته شدگان در یک روستای ورزقان از اسامی 45 کشته تقریباً 34 نفر از کشته شدگان زنان هستند.

از کسانی که بجرم یاری رسانی به زلزله زدگان بازداشت شدند چه خبر دارید؟

چندروز بعد از زلزله متأسفانه رژیم سرکوبگر

ولی قبل از جواب به سوال شما کمی بهردازیم به این اتفاق طبیعی که در تمام دنیا به دست طبیعت اتفاق میافتد و بنا بر شدت زلزله و البته با قدرتی بیشتر قطعاً ویرانی ها و کشته هایی بر جای میگذارد ولی آنچه که مورد بحث است اینکه در کشورهایی با حکومت های دیکتاتوری مثل ایران که جان انسان کمترین ارزش را داراست، ساختمان ها خصوصاً در روستاهای محروم از حداقل استانداردها برخوردار نیستند و با کمترین شدت زمین لرزه، بیشترین و گسترده ترین عمق فاجعه و تراژدی دردناکی را بر جای میگذارد.

درحالی که صدا و سیمای و روزنامه های دولتی جمهوری اسلامی در سکوت و بی تفاوتی نسبت به این فاجعه مشغول عزاداری برای مردگان 2400 سال پیش بود و ظاهراً مردگان از زندگان و در زیر آوار ماندگان در اولویت هستند و حکومتی که در تمام طول سال عزادار است و شادی را بر مردم حرام کرده ناگهان برنامه های شادخنده بازار برایش مهم تر میشود!

و در این بی تفاوتی حکومت، گروهی از جوانان دست به سازماندهی و تشکیل اکیب های مردمی زدند و به صورت خودجوش در قدمی بسیار موفق تمامی مردم رو به کمک خواستند و در تقسیم کمک های مردمی و یاری رساندن به مصیبت زدگان پیش قدم شدند که باید دست این جوانان عزیز رو به گرمی فشرد و آفرین گفت که برای چنین حرکتی انسانی و بزرگ قدم برداشتن.

داشتن یک زندگی امن و سالم را با زندانی شدن، شکنجه شدن و با اعدام‌ها تاکنون پرداخته‌اند و همانطور که در زلزله بم با دستگیری و تهدیدها همراه بود و این سناریو در زلزله آذربایجان تکرار شد و این وحشیگری، باهدف شکستن اتحاد و تشکل‌های مردمی است و این درجه از انسانیتی بود که در بین خصوصا جوانان و اتحاد مردمی دیده شد قطعا مردم و فعالین مدنی باز هم به کمک مصیب زدگان و نیازمندان و خصوصا کودکانی که با آمدن سرمای زمستان در معرض خطر مرگ و سرما هستند خواهند شتافت.

با سپاس از اینکه دعوت ما را به این گفتگو پذیرفتید.

من هم از زحمات شما تشکر میکنم و از اینکه این فرصت را به من دادید.

و برای کمک به زلزله زدگان به آذربایجان رفته بود دستگیر و به زندان تبریز منتقل شده است، برای بسیاری از آنان امکان پرداخت وثیقه وجود ندارد و حال بعضی از این جوانان که در موقع دستگیری آسیب دیدند و مورد ضرب و شتم سپاه و بسیج قرار گرفتند، در وضعیت بدی بسر میبرند و در زندان از حداقل خدمات درمانی محروم هستند.

آیا فعالین مدنی تلاش دوباره ای را برای یاری رسانی به بازماندگان و قبل از فرا رسیدن سرما سازمان خواهند داد؟

به قدمت تاریخ حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی مبارزه ی جوانان و مردم آزادی خواه ادامه داشته و همیشه فعالین حقوق زنان و کودکان و زندانیان سیاسی تاوان حق

نیروهای سپاه و بسیج ش را برای دزدی و غارت کمک‌های مردمی به جان جوانان اکیپ ای امداد رسان انداخته که با مقامات آنان روبرو شد و با حمله ی وحشیانه آنان رو مورد ضرب و شتم قرار دارد و تعداد 35 نفر را دستگیر کرده است که تعدادی با اعتصاب غذا و با پرداخت وثیقه آزاد شدند، ولی تعداد زیادی همچنان در بازداشت بسر میبرند، تعدادی از این افراد به جرم فعالین حقوق بشری و فعالین حقوق کودکان و مدنی به حبس‌های طولانی محکوم شدند مثل نوید خانجانی (که حکم 12 سال زندان او در تجدید نظر تایید شده است)، واحد خلوصی (محکوم به 5 سال زندان) و اسماعیل سلمانپور (محکوم به 1 سال زندان)، حسین رونقی ملکی (ویلاگ نگار زندانی محکوم به 15 سال) که در مرخصی درمانی از زندان به سر می برد

منیره برادران، فعال حقوق بشر و نویسنده کتاب حقیقت ساده است که در آن تجربه نه سال زندانی خود و همبندان را در زندانهای جمهوری اسلامی دهه 60 به تصویر کشیده است. این کتاب به زبانهای آلمانی، هلندی و دانمارکی هم ترجمه و منتشر شده است.


کتابهای بعدی او، *روانشناسی شکنجه- بررسی پدیده ارشاد در زندانهای جمهوری اسلامی*، نشر باران، 2001

و *علیه فراموشی- بررسی تجربه کمیسوینهای حقیقت، نشر باران، 2005* هستند. دیگر فعالیت‌های او نوشتن پیرامون موضوعات نقض حقوق بشر و بررسی ادبیات زندان است. وی با سایت بیداران در زمینه مستندسازی جنایات جمهوری اسلامی در ایران همکاری می‌کند.

منیره برادران از برگزارکنندگان نمایشگاه "امید نام من است" می‌باشد. این نمایشگاه با ارائه فیلم و نمونه‌هایی از یادگارهای زندان و فرار مخالفان از ایران، جنایات جمهوری اسلامی ایران و مقاومت انسانها را در شرایط دهشتناک دهه 60 نشان می‌دهد. این نمایشگاه، که به زبان آلمانی است، از مارس تا پایان اکتبر 2012 در خانه آنا فرانک در فرانکفورت دایر است.

منیره برادران فارغ‌التصیل رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران و رشته علوم اجتماعی از دانشگاه هاننور آلمان است.

در دسامبر 1999 فعالیت‌های او از طرف جامعه بین‌المللی حقوق بشر شاخه آلمان- با مدال کارل فون اوسیتسکی مورد قدردانی قرار گرفت. این مدال مشترکا به خانم سیمین بهبهانی و او اهدا گردید.



از پیشگفتار کتاب:

در شهریور 1367 اولین نمایشگاه بین‌المللی تهران پس از پایان جنگ برگزار می‌شد. زنان اوین با محل نمایشگاه فاصله زیادی ندارد. ما از لایله نرده‌های آهنین، پرچمها و آرم کشورهای مختلف جهان را که با بالنهای تبلیغاتی در آسمان شمال تهران در پرواز بودند، می‌دیدیم و شبها از "شهر بازی" که نزدیک محل نمایشگاه قرار داشت، هیاهوی شادمانه بچه‌ها را می‌شنیدیم.

اما این سوی دیوار خفاش مرگ سایه گسترده بود. ما در نوبت شلاق و مرگ بسر می‌بردیم. روزانه دهها و یا شاید صدها زندانی را به جوخه اعدام می‌بردند و در آن روزها آرزوی مردم که با یکی از آن بالنها به پرواز درآیم و سرگشتگان را به فریاد بازگویم.

حقیقت ساده



خطراتی از زندانهای زنان جمهوری اسلامی ایران

منیره برادران



ISBN: 978-3-943147-16-2



« 10 روز در دنیای خاکستری »

ادامه ی صفحه 4

ما نمیتوانیم منکر خانواده های قشری زیادی شویم که برای دخترانشان حق تحصیل قائل نمیشوند!

و این جماعت منتظر اعدام در زندان اوین که در رسانه ها هم به آنها توجه خاصی نمیشود تا حتی حمایت کانونهای حقوق بشری را داشته باشند، به سادگی از حق دفاع خود محروم شده و یا سالهای عمرشان را در زندان میگذرانند و یا به دار آویخته میشوند. موردی را که با نام اختصاری (ر.پ) ذکر کردم، سرنوشت دختری بی سواد از خانواده ای فقیر است که با هزاران آرزو برای یک زندگی مرفح و بدور از دغدغه های نداری، در سن 18 سالگی با یک اختلاف سنی فاحش حدود 30 سال به عقد مردی در می آید که از قضا در خانه آبا و اجدادی با مادرش زندگی میکرده و از آنجا که فقر این دخترتوسط خانواده همسرش همواره او را مورد سرزنش قرارمیداده و بیش از زهمه توسط مادر شوهر سالخورده اش که به نظر (ر.پ) دچاراختلالات روحی هم بوده و در یکی از روزها در نبود همسرش درادامه مباحثه با مادرشوهرش درگیری بالا گرفته و و پیرزن به قتل میرسد، حال آنکه متهم خود اذعان میدارد در زمان مجادله هر دو در آشپزخانه بودند و پیرزن چاقویی را برداشته به او حمله میکند و وی در حین دفاع از خود مرتکب این قتل غیر عمد شده که ضمناً پس از حادثه خودش به نیروی انتظامی تلفن کرده، ماجرای مرگ پیرزن را بیان نموده و در کنار جسم بیجان مقتوله به انتظار آمدن پلیس دراز میکشد و این بدلیل شوک حاصل از این اتفاق غیر منتظره بوده، نه یک قتل طراحی شده و این زن درسال 88 در سن 29 سالگی، 10 سال ازعمرش را به انتظار اعدام گذرانده چون یکی از فرزندان مقتوله برای عذاب وی، نه رضایت به اعدامش میدهد و نه بخشش.

زن دیگری که با حرف اختصاری (ف) از او نام بردم، پس از مرگ همسر اولش دل به مردی جوان تر از خودش بسته بود، و تا روزیکه حکم دادگاه تجدید نظرش، مبنی بر تأیید جرم قتل عمد او به زندان ابلاغ شد و در آنجا به من و دوست دیگری اجازه مطالعه آن را داد کورکورانه در همان

کالبد زن ساده و وفادار، به وعده های دروغین همسر دومش دلخوش بود که او را از اتهام مبرا خواهد کرد.

آن روز با حق هق گریه میگفت همسرش با مادرش درگیر شده اند و در این دعوا، پسر مادر خود را به قتل رسانده و پس از حادثه دست به دامان همسرش شده که اگر خواهر و برادرانش به حقیقت ماجرا پی ببرند راه گریزی ندارد اما اگر همسرش این قتل را به عهده بگیرد او میتواند رضایت سایر اولیای دم را مبنی بر عدم قصاص او جلب نماید، جالبتر این که در طول این مدت این زن سکوت اختیار کرده و حتی تفاوت احکام بدوی و تجدید نظر را نمیدانسته و به خواست همسرش حکم پیشین را نیز به کسی نشان نداده در حالیکه خودش هم بیسواد بوده و تا آن لحظه نمیدانسته این پرونده به کجا ختم شده، و وقتی توضیح من مبنی بر مفهوم تأیید جرمش دردادگاه تجدید نظر را شنید، زبان به گفتار باز کرده بود که میگفت همسرش چند روز پیش در ملاقات به او اطمینان داده سکوت اختیار کند تا بزودی خبر های مبنی بر آزادیش را خواهد گرفت.

این زنان که علاوه بر بیسوادی، دچار فقر مالی هم بوده و توان داشتن وکلای مجرب را نیز ندارند از چندین ناحیه مورد ستم واقع میشوند. هیئات از این همه ستم که در سکوت دفن میشوند.

وکلایی هم چون نسربین ستوده عزیز و دیگرانی که پرونده های حقوق بشری و یا رایگان را برخلاف خوشآیند نظام زن ستیز ایران به انجام میرسانند خود به حبس محکوم میشوند.

در طول مدتی که من در آنجا بودم خانم وکیل جوان دیگری نیز به دلیلی نسبتاً مشابه به همان بند آورده شد که البته هم اتاق شدیم، و با گذراندن مراحل ضمانت سند پس از گذشت 10 روز از آن شکنجه گاه روانی آزاد شدم، اما افسوس ازعاقبت بیان این چنین اتفاقاتی که برای زنانمان هر روزه تکرار میشود.

زنانی که قربانی فقر فرهنگی، حقوقی و حتی عدم رساندن اخبار اوضاع اسفناکشان در جامعه و یا رسانه ها در زمان زندانی شدنشان حتی جانیشان را به سادگی از دست میدهند اما نظام گاهی برای منحرف کردن اذهان عمومی

از امرسیاسی و اقتصادی بغرنج جامعه، پرونده ای مانند "سکینه محمدی آشتیانی" را بارها در رسانه ها می پراکنند اما همه متهمان حتی از این امکان بهره مند نمیشوند تا با بهانه ای رسانه ای شده و جانیشان شایدنجات یابد.

و ای کاش لافاقل این امکان بود تا بتوان بی عدالتی نسبت به تمام زندانیان را بدون هیچ تبعیضی در کانونهای حقوق بشری و یا رسانه ها انعکاس داده شوند، اما افسوس که این حکومت زن ستیز با ترویج همین فرهنگ تمام نیرویش را در جهت به اسارت کشیدن زنان و انزوای آنان به کار میگیرد.

در دورانی که کشورهای حامی حقوق زن به دنبال احقاق حقوق بیشتری به واسطه وظائف مادری زنان دارند، زنان تلاشگر و شایسته ایرانی به دنبال حداقل حقوق انسانیشان و اثبات انسانیتهانشان هستند.

به امید روز آزادی همه زندانیان، اتمام و ریشه کنی اعدام ها به هر عنوان، برابری انسانها در سراسر جهان.



کنفرانسی از سازمان رهایی زن

در بهار آزادی خالی

۲۰ اکتبر ۲۰۱۲

آزادی و رهایی جامعه

جای حق زن؟

کنفرانسی از سازمان رهایی زن

در کنفرانس سازمان رهایی زن برای بحث و تبادل نظر شرکت کنید!

Markazi@rahaizan.org

مکان: folkets hus Hammarkullen Hammarkulturge B62
گوتنبرگ - سوئد
تلفن: ۰۷۷۳۶۳۲۱۲
سازمان: ۱۰۸۰۹
سازمان رهایی زن سوئد

مسئولان: شراره رضایی - فریا شهباسی - سلیمان قاسم باسی
اطلاع کور کوبان - فینا ناسی - منو حسی

آزادی و رهایی جامعه - جای حق زن!

در انقلاب ایران، "در بهار آزادی جای حق زن خالی!"

در بهار عربی تونس، جای حق زن خالی!

در بهار عربی مصر، جای حق زن خالی!

در کدامین بهارو انقلاب آزادیبخش - جای حق زن پر!

در کنفرانس سازمان رهایی زن، برای بحث و تبادل نظر، شرکت کنید!

برای تماس: Markazi@rahaizan.org

حجت اطلاع: رئوف افسانی**رفیق نسرين پرواز يك عمل جراحی بزرگ وحساس، اما موفقیت آمیز را انجام داد.**

شاید لازم به معرفی نباشد، رفیق نسرين پرواز راهمه می شناسند، به ویژه او برای محیط سیاسی و فرهنگی و کتاب جامعه ایرانی خارج کشور کاملا شناخته شده است و برای محیط چپ و آزادیخواهی و برابری طلبی و مبارزه زنان و مسئله حساس زندانی سیاسی چهره آشنا و محبوبی است.

رفیق نسرين پرواز سالها و به ویژه در ماههای اخیر از یک مریضی رنج می کشید تا اینکه در نتیجه تحقیقات پزشکی در بیمارستانهای شهر لندن در انگلستان معلوم شد که غده ای در سرش پیدا شده و مدام در حال رشد است و باید تحت عمل جراحی قرار بگیرد.

دکتر متخصص مغز و اعصاب در نتیجه تحقیقاتش به وی می گوید که این غده بر اثر ضربه بر سر و به سالها پیش برمی گردد که در حال رشد است و باید جراحی شود. و اما خوشبختانه این غده سرطانی نیست.

رفیق نسرين پرواز در سن نوجوانی در هنگام سرکوبهای خونین رژیم جمهوری اسلامی علیه اپوزیسیون بعد از انقلاب 1357 و مشهور به دوران 30 خرداد 60 همراه با هزاران فعال سیاسی دیگر دستگیر و روانه زندانهای مخوف رژیم اسلامی گردید و برای سالهای متمادی تحت وحشیانه ترین شکنجه های قرون وسطایی شکنجه گران جمهوری اسلامی قرار گرفت و بلاخره بعد از 8 سال تحمل شکنجه و بارها در خطر اعدام قرار گرفتن آزاد می شود و بعد از مدت زمانی به خارج کشور پناهنده می شود.

او چند سال بعد علیرغم سرکوبها و تهدیدها و تعهد گرفتنهای مقامات امنیتی رژیم اسلامی در زندان مبنی بر اینکه نباید علیه رژیم و علیه شکنجه و اینکه در زندانها چه می گذرد حرف زد، اما او جسورانه و با جزئیات دقیق با انتشار کتاب مشهور "زیر بوته لاله عباسی" پرده را از روی جنایات رژیم اسلامی علیه زندانیان سیاسی و شکنجه و کشتار آنها برداشت، بطوریکه مقامات رژیم اسلامی را به شدت عصبانی کرد و از راههای گوناگون از جمله فشار بر خانواده و تهدید تلاش کردند که نسرين کوتاه بیاید، اما نسرين با سخنرانیها و مقالات و حضور در میدیا به افشاگریها و روشنگریهایش در مورد مسأله زندانیان سیاسی این اسرای بی دفاع در زندانهای رژیم اسلامی سرمایه ادامه داد و از ایده و آرمانها و فعالیتها آزادیخواهانه و برابری طلبانه و کمونیسم طبقه کارگر دفاع کرد.

نسرين پرواز از احترام بالای در بین مردم در محافل سیاسی و مبارزاتی برخوردار است، حتی مخالفین وی او را جدی می گیرند و برایش احترام می گزارند. حدود 12 سال پیش وقتی که کتاب "زیر بوته لاله عباسی" را خواندم عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتم. از شنیدن مستند آنهمه جنایت علیه زندانیان سیاسی شوکه شدم، به لحاظ عاطفی و حس سمپاتی نسبت به درد و رنج وارده بر آن انسانهای مقاوم و اسیر در چنگال جنایتکاران حکومت اسلامی سرمایه تحت فشار قرار گرفتم، زیرا من شخصا یک روز هم زندان را تجربه نکرده بودم. صادقانه بگویم درکش آسان نبود، زیرا قبل از سرکوبهای 30 خرداد 60 به کردستان رفتم و همراه صدها نفر دیگر مسلحانه علیه سرکوبهای رژیم وارد جنگ شدیم. لازم به توضیح نیست که جنگ جنگ است و اصلان کار آسانی نیست. زیرا شما هر لحظه با خطر بمباران و گلوله و زخمی شدن، محاصره و اسارت و بلاخره با تور و مرگ روبرو می شوید. بی خوابی و بی غذایی و استرس و دلهره هم همیشه بخشی از زندگی ما بعنوان پارتیزانهای داوطلب بیش از یک دهه بود، اما باید اقرار کنم که در مقایسه با زندگی روزمره زندانیان سیاسی در زندانهای جمهوری اسلامی و آنهمه شکنجه و آنهمه دلهره و رنج و درد و مرارت و آنهمه تحقیر کشیدن و تلفات جانی و روحی و روانی دادن، ما شرکت کنندگان در جنگ جزو "خوشبختها" بودیم. خواستم با این مقایسه بگویم که زندانیان سیاسی تحت چه فشارهای طاقتفرسای بوده اند و چه انسانهای عظیمی بوده و هستند. شخصا سمپاتی عمیقی نسبت به زندانیان سیاسی دارم، حتی آنهایی که تواب شده اند و دارند زندگی شخصی خود را ادامه می دهند. بیشتر این معلومات و آگاهیها را از نسرين پرواز یاد گرفتم. نسرين پرواز در این زمینه شاهکار کرد، زنده باد نسرين پرواز!

نسرين بارها گفته و می گوید که هنگام بازجوییها در زندان از طرف مأموران بازجو شکنجه شده و مدام با مشت و ابزارهای سخت مثل چوب و پلاستیک به سرش ضربه وارد شده است. غده ای که الآن در سر نسرين جراحی شده نتیجه آن ضربه ها بوده و تصور کنید که متأسفانه هزاران زندانی سابق آزاد شده هم اکنون و یا تا آخر عمرشان با چنین مشکلاتی دست و پنجه نرم می کنند.

نسرين در روز 4 سپتامبر تحت عمل جراحی حساس و بزرگ در ناحیه سر قرار گرفت و خوشبختانه به گفته دکتر جراحش عملی کاملاً موفقیت آمیز بوده و وضع نسرين در حال بهبودی است. دپروز 7 سپتامبر من و همسر من الگا و دختر کوچولویمان آکساندرا که با نسرين رابطه خوشی دارد رفتیم بیمارستان و وی را ملاقات کردیم. نسرين علیرغم خستگی ناشی از عمل جراحی طبق عادت همیشگی خودش با دیدن آکساندرا بسیار خوشحال شد و با لبخندی طولانی و مهربانانه از وی استقبال نمود. آکساندرا 2 ساله با حالتی نیمه خجالتی و نیمه تعجب از بانویی سفید رنگ سر نسرين برای مدت کوتاهی با نگاه کردن معصومانه به نسرين خیره شد و بلاخره او را بازشناخت و او هم با لبخندی صمیمانه و کودکانه اش به نسرين جواب داد و با زبان خاص خودش با نسرين وارد صحبت شد که مبیایستی ما پدر و مادر آنرا ترجمه می کردیم. برای نسرين لذتبخش بود.

نسرين روحیه خوبی داشت. او به سرعت در حال بهبودی است. رفقا و دوستان زیادی قبلاً با ما تماس گرفته بودند و از وضع وی از من سنوالمی کردند. همه آنها را به نسرين گفتیم. او از همه تشکر کرد. او گفت هفته آینده از بیمارستان مرخص می شود و دوستان را می بیند. ارزش اجازه خواستم تا برای اطلاع عموم یادداشتی را در مورد عمل جراحی اش انتشار دهم و او هم موافقت کرد.

We all love you!**به امید هرچه سریعتر بهبودی کامل رفیق دوست داشتیمان نسرين پرواز!**

اعتراض فعالان مدنی در کابل علیه محاکمه‌های صحرایی یک دختر توسط ملاها

کابل:- چند روز پس از انتشار اخبار مبنی بر دره زدن یک دختر در ولایت غزنی، شماری از محصلین و فعالان مدنی در کابل راهپیمایی کردند و خواستار ممنوعیت "محاکمه های صحرایی" شدند. تظاهر کنندگان پلاکارت هایی را حمل می کردند که در آن ها نوشته شده بود «محاکمه صحرایی جنایت است»، «سکوت در برابر جنایت، جنایت است»، «ما مصونیت می خواهیم» و «سکوت بس است»

تیر باران نجیبه زمانی خبرساز شد که تصاویر صحنه قتل او بر روی اینترنت منتشر شد. او به حکم یک قوماندان طالبان در منطقه غوربند ولایت پروان تیرباران شد و این قتل با اعتراضها و محکومیت گسترده داخلی و بین‌المللی مواجه شد. همچنین سنگسار یک زوج در ماه اسد سال ۱۳۸۹ توسط طالبان به اتهام اینکه باهم به پاکستان "فرار کرده اند" در ولایت شمالی قندوز نیز محکومیت بین‌المللی را در پی داشت. دولت باید مانع محاکمه های صحرایی شود. دولت می‌تواند این کار را بکند و قدرت آن را دارد که مانع برگزاری این محکمه ها شود.

<http://graanafghanistan.com/?p=92622>

لینک :



معضل استخدام زنان در ادارات دولتی و خصوصی—شنبه، 11 شهریور ماه 1391

شهرزاد نیوز: با این که دختران درصد بیشتری از دانشجویان دانشگاه های ایران را تشکیل می دهند، با این وجود درصد اشتغال زنان و به ویژه فارغ التحصیلان زن دانشگاه ه ها در حد نازلی قرار دارد. آمار رسمی که از سوی نهادهای دولتی و نیمه دولتی در ایران ارائه می گردد، اشتغال زنان را بین 12 تا 14 درصد برآورد کرده اند.

ا پروین هدایتی معاون مرکز امور زنان در گفتگو با خبرگزاری ایسنا اعلام کرده است که ادارت خصوصی تمایلی به استخدام زنان ندارند و تعداد زیادی از فارغ التحصیلان زن بیکار مانده اند. این اظهارات در شرایطی است که ادارت دولتی خود با طرح های گوناگون سعی در خانه نشین کردن زنان دارند. طی یک سال گذشته دفتر ریاست جمهوری با آغاز طرح "دورکاری"، زنان را مجبور به کار در خانه کرده است. این طرح ابتدا قرار بود به طور اختیاری در مورد کارمندان ادارات دولتی اجرا گردد، اما استقبالی از آن نشد. از آن پس، طرح دورکاری در برخی ادارت دولتی به اجبار و در مورد کارمندان زن اعمال شد.

تلویزیون رهایی زن

تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته روزهای جمعه 17:30 به وقت تهران و باز پخش ، شنبه ها 17:30 به وقت تهران می توانید بیننده تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Frq 11179

Syb 27500

Pol H

FIC 3/4

مینو همتی از نوامبر سال 2004 به تهیه و تولید این برنامه پرداخته و مسایل و معضلات زنان در ایران و خارج از ایران را با میهمانان برنامه به بحث میگذارد.

